

Causes and consequences of the insurgency of Thabit Ibn Naeem Jozami in the Umayyad era

Daryoosh Nazari¹ | Mojtaba Geravand² | Hasan Bostan³

Received: 2021/01/04 | Accepted: 2021/02/19

(DOI): [10.22034/MTE.2021.5056](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.5056)

(DOR): [20.1001.1.23832134.1400.9.17.5.9](https://dor.org/20.1001.1.23832134.1400.9.17.5.9)

Abstract

Original Article

P98 - 113

Thabit ibn Naeem was from the Jozam tribe (one of the most important tribes in Palestine) who served to Umayyad from the beginning of their rule. However, due to internal disputes in the Umayyad dynasty, especially after the transfer of the caliphate to the Marwani branch, quarrels and divisions arose between the Yemeni and Qaisi tribes, which were allies with the Umayyads and at the end of the Umayyad, some of these tribes rose up against them. The insurgency of Thabit ibn Naeem Jozami took place at the end of the Umayyad rule and spread rapidly, and although it was suppressed by the efforts of Marwan ibn Muhammad, the last Umayyad caliph, it shook the foundations of the Umayyad caliphate. This research intends to study the subject with a descriptive-analytical method based on library studies.

Keywords: Thabit Ibn Naeem, Bani Jozam, Marwan Ibn Muhammad, Qaisi and Yemeni conflict.

1 - Assistant Professor of Islamic History, Lorestan University (responsible author): nazari.d@lu.ac.ir

2 - Assistant Professor of Islamic History, Lorestan University: garavand.m@lu.ac.ir

3 - PhD student in Islamic History, Lorestan University: hassan.bostan@gmail.com



علل و پیامدهای قیام ثابت بن نعیم جذامی در عصر امویان

داریوش نظری (نویسنده مسئول)^۱ | مجتبی گراوند^۲ | حسن بستان^۳

(DOI): [10.22034/MTE.2021.5056](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.5056)

(DOR): [20.1001.1.23832134.1400.9.17.5.9](https://dor.org/20.1001.1.23832134.1400.9.17.5.9)

تاریخ دریافت: ۹۹/۱۰/۱۵، تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۰۱

علمی - پژوهشی

ص: ۱۱۳/۹۸

چکیده

ثابت بن نعیم از قبیله جذام (از قبایل مهم فلسطین) بود که از ابتدای حکومت بنی امیه به آنان خدمت می‌کرد. اما به دلیل اختلافات داخلی در بیت اموی به ویژه پس از انتقال خلافت به شاخه مروانی، بین قبایل یمنی و قیسی که هم پیمان با امویان بودند- نزاع و چنددستگی ایجاد شد و در اواخر دوران بنی امیه، برخی از این قبایل علیه آنان به پا خاستند. قیام ثابت بن نعیم جذامی در اواخر حکومت امویان روی داد و به سرعت فراگیر شد و هر چند با تلاش- های مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، سرکوب شد، پایه‌های خلافت اموی را متزلزل کرد. این پژوهش درصدد است با روش توصیفی - تحلیلی بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای به بررسی موضوع بپردازد.

واژگان کلیدی: ثابت بن نعیم، بنی جذام، مروان بن محمد، نزاع قیسی و یمنی.

۱ - استادیار تاریخ اسلام دانشگاه لرستان، ایران: nazari.d@lu.ac.ir

۲ - استادیار تاریخ اسلام دانشگاه لرستان، ایران: garavand.m@lu.ac.ir

۳ - دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه لرستان، ایران: hassan.bostan@gmail.com



مقدمه

امویان در آغاز، قبایل عرب هوادار خود را بر محور اصالت عنصر عربی با هم متحد کردند؛ با این حال در طول دوران خلافت بیش از نود ساله خود، چندین بار بین قبایل عرب تحت امرشان اختلاف افتاد و درگیری‌های مهلکی پیش آمد. گاه قیام‌های مسلحانه علیه دولت اموی را مخالفانی چون بنی‌هاشم به راه می‌انداختند که دستگاه خلافت آنان را سرکوب می‌کرد. اما گاه قیام‌های این دوره از طرف قبایلی بود که معمولاً جزو مدافعان امویان به شمار می‌آمدند. سبب این قیام‌ها اختلافات ریشه‌داری بود که بین قبایل عربی یمنی و قیسی جریان داشت و اقداماتی که برای اتحاد این قبایل صورت می‌گرفت، نه تنها ریشه این اختلافات را نخشکاند، بلکه در اثر سیاست‌های تفرقه افکنانه برخی خلفای اموی عمیق‌تر هم شد. در نتیجه آتش اختلاف هر از چندگاه زبانه می‌کشید و دولت اموی را با خطر جنگ داخلی مواجه می‌ساخت. در نهایت ثابت بن نعیم جذامی به این بهانه که مروان به جناح قیسی متمایل شده و جایگاه رفیع قبایل قحطانی یمنی در دستگاه اموی را نادیده گرفته است، علیه او به پا خاست. قیام ثابت در بخش‌های وسیعی از شام و فلسطین، از عوامل تضعیف خلافت اموی بود.

بررسی ریشه‌ها و زمینه‌های این قیام و نتایج ناخوشایند آن برای امویان، آن هم به سبب شهرت و جایگاه برجسته قبیله جذام و خدمات آن به حاکمیت امویان ضرورت دارد. این مقاله به دنبال آن است که به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

زمینه‌های سیاسی، اجتماعی قیام ثابت بن نعیم جذامی چه بود؟

قیام ثابت بن نعیم چه پیامدهایی برای خلافت امویان داشت؟

برای تهیه این مقاله تلاش شده تا حد امکان از منابع دست اول و تحقیقات معتبر بهره‌برداری شود و ضمن شرح وقایع آن زمان، ریشه‌های اختلافات بین قبایل عربی و اثر آن بر خلافت بنی‌امیه بررسی تاریخی شود.

پیشینه موضوع

پس از بررسی کتاب‌ها و مجلات فراوان و نیز مراجعه به پایگاه‌های الکترونیکی، به

چند مقاله با موضوع کلی شام و فلسطین برمی خوریم که در بخشی از مطالب خود به معرفی ثابت بن نعیم و اثر قیام او بر خلافت اموی می پردازند. به طور مثال در دایره المعارفی که مجموعه مقالات آن زیر نظر دکتر اسعد عبدالرحمن با عنوان الموسوعة الفلسطينية تهیه و چاپ شده، مقاله‌ای با عنوان «العصر الاموی» وجود دارد و با چنین رویکردی به موضوع ثابت بن نعیم اشاره شده است.

اما مقاله‌ای که کاملاً با موضوع ما مرتبط است، از دکتر فاضل غزای عبد، استاد دانشکده تربیت دانشگاه موصل است. نویسنده در این مقاله که در سال ۲۰۰۵ با عنوان «حركة ثابت بن نعیم الجذامي ودورها في سقوط الدولة الاموية» در نشریه علمی این دانشگاه منتشر کرده، به معرفی ثابت و قبیله جذام پرداخته و علل و چگونگی قیام او علیه خلافت مروان بن محمد را شرح داده است. البته بر خلاف عنوان مقاله، نقش این قیام در تضعیف امویان به خوبی تبیین نشده است.

نوآوری مقاله حاضر در مقایسه با مقاله فاضل غزای عبد، در بررسی تحلیلی علل اختلافات قبایل عربی و زمینه‌های قیام ثابت بن نعیم است. در این مقاله سعی شده که از بیشتر منابع و تحقیقات موجود استفاده شود.

نگاهی به قبیله جذام و شخصیت ثابت بن نعیم جذامی

قبیله جذام یکی از قبایل بزرگ اعراب قحطانی (عرب‌های جنوبی) و بطنی از قبایل کهلان بن سباء بود. (ابن حزم، ۱: ۴۸۵/۱۳۶۸) این قبیله ابتدا در یمن سکونت داشت و ظاهراً پس از ویرانی سد مأرب در حدود ۴۵۰ میلادی، به شمال ناحیه تهامه و حوالی شام مهاجرت کرد (ابن هشام، بی تا: ۱/۱۳) و پیش از اسلام در شام و فلسطین و سواحل دریای مدیترانه پراکنده شد. (احمد وصفی زکریا، بی تا: ۱/۶۹) قبیله جذام پیش از اسلام بت اقیصر (از بت‌های معروف شام) را می پرستید. (سید عبدالعزیز سالم، بی تا: ۱/۴۷۷) برخی افراد این قبیله در سال ششم هجرت و پس از صلح حدیبیه به مدینه آمدند و مسلمان شدند که رفاعه بن زید از معروف‌ترین آنان بود. (طبری، بی تا: ۲/۳۹۵) اما سایر افراد قبیله جذام به سبب سکونت در مناطق شام، با دولت بیزانس متحد ماندند و در سال هشتم در جنگ موته علیه مسلمانان شرکت کردند. آنان پس از فتح شام، در سال‌های چهاردهم و پانزدهم

مسلمان شدند و در سال هجدهم در فتح قیساریه و فلسطین مشارکت کردند. (یعقوبی، ۱۹۹۵: ۲ / ۱۵۱) جذامیان در دوران اقتدار معاویه طرفدار او بودند و در جنگ صفین به نفع وی با امام علی ع جنگیدند. فرمانده‌شان در این زمان ناتل بن قیس جذامی بود. (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ق: ۱ / ۲۰۷) ناتل بن قیس بعدها که ابن زبیر در مکه ادعای خلافت کرد، به او پیوست و در بخشی از فلسطین و اردن به حمایت او برخاست. اما حرکت او به دست عبدالملک بن مروان سرکوب شد. (زرکلی، ۱۹۸۰، ۷ / ۳۴۳) حال آنکه رَوَّح بن زنباع جذامی از دیگر بزرگان این قبیله با هزار نفر از افراد تحت امر خود از فلسطین حرکت کرد و برای سرکوبی حرکت ابن زبیر به مسلم بن عقبه پیوست. (یعقوبی، ۱۹۹۵: ۲ / ۲۵۱) نواده روح بن زنباع نیز ثابت بن نعیم بود که در سال ۱۲۸ قمری (بالاذری، ۱۳۹۴: ۲۳۳) علیه مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، قیام کرد. اما قیام او به شکست انجامید. (یعقوبی، ۱۹۹۵: ۲ / ۳۳۹)

نگاهی به پیشینه و شخصیت ثابت بن نعیم

منابع تاریخی نخستین بار در دوره خلافت هشام بن عبدالملک از ظهور ثابت بن نعیم یاد می‌کنند؛ هنگامی که بربرهای شمال آفریقا از رفتار ظالمانه عبیدالله بن حبحاب، والی آفریقه، و دیگر کارگزاران اموی به ستوه آمدند و در اواخر سال ۱۲۲ قیام کردند. در این قیام کلثوم بن عیاض قشیری، فرمانده سپاه هشام که برای سرکوبی شورشیان اعزام شده بود، کشته شد. هشام سپاه دیگری به فرماندهی حنظله بن صفوان کلبی فرستاد. اما پس از مدتی حنظله نامه‌ای به هشام نوشت و در آن از کارشکنی‌های ثابت بن نعیم و چند تن دیگر گله کرد و نوشت اینها سپاهیان را به عدم اطاعت فرا می‌خوانند. هشام بن عبدالملک، ثابت را به دمشق احضار کرد و وی را به زندان انداخت. (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۱۱ / ۱۴۳) این امر به مذاق جناح یمنی دستگاه اموی خوش نیامد و چون مروان بن محمد که در آن زمان والی ارمنستان بود، برای دیدن خلیفه به دمشق آمد، بزرگان یمنی حاضر در مجلس، ثابت بن نعیم را شفاعت کردند و مروان بن محمد از خلیفه خواست که ثابت را آزاد کند. هشام نیز او را بخشید و مروان بن محمد وی را همراه خود به ارمنستان برد و در آنجا به او پست و مقام داد. (طبری، بی تا، ۷ / ۲۹۶) اما ثابت بعدها بنا به دلایلی علیه حکومت اموی قیام کرد. ریشه قیام ثابت علیه امویان را باید در چند سال پیشتر جست و جو کرد؛ آن هنگام که یزید

بن عبدالملک در سال ۱۰۵ هجری می‌خواست ولیعهد خود را تعیین کند و چون پسرش، ولید بن یزید، در آن وقت کوچک بود، برادر خود، هشام بن عبدالملک را به جانشینی برگزید. (طبری، ترجمه، ۱۳۷۵: ۱۰/۴۳۱۴) وقتی هشام به خلافت رسید، به ولید پسر برادرش احترام می‌گذاشت. اما از او رفتارهای فاسد و ناشایست دید و از وی رنجیده خاطر - گشت.

ولید بن یزید در سال ۱۲۵ هجری به خلافت رسید. اما پسر عمویش، یزید بن ولید که با او رقابت داشت، مردم را ضد خلیفه جدید تحریک و او را به فساد عقیده و کشتن خالد بن عبدالله قسری به بهانه واهی متهم کرد.^۱ بدین ترتیب چند تن از فرزندان عموهای ولید و بخش عمده سپاه اموی که از جماعت عرب یمنی شام بودند، از خلیفه ناراضی شدند و او را به ناراضی ساختن جناح یمنی متهم ساختند؛ از این رو در درون بیت اموی چند دستگی ایجاد شد. (طبری، ترجمه، ۱۳۷۵: ۱۰/۴۳۴۳) این عده به یزید بن ولید پیوستند و در حالی که ولید به بیرون از دمشق رفته بود، بر شهر مستولی شدند و سپس خلیفه را در جمادی الثانی ۱۲۶ هجری در بخراء (شهری نزدیک تدمر) کشتند (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ۵، ۲۸۸) و در رجب همان سال با یزید بن ولید بیعت کردند. (یعقوبی، ۱۹۹۵، ۳۳۵/۲)

یزید بن ولید به سبب کشتن خلیفه ولید و نیز کم کردن پرداختی به سربازان با اعتراض عمومی در برخی مناطق و حتی قیام برادران خود، عباس و بشر و پسر عموهایش، سلیمان بن هشام و یزید بن سلیمان، مواجه شد. (یعقوبی، ۱۹۹۵، ۳۳۴/۲) ظاهراً آغاز قیام ثابت بن نعیم هم پس از کشته شدن ولید بن یزید در سال ۱۲۶ قمری بوده است. در این قیام قبیله جذام و شخصیت‌های مشهور آن به پا خاستند و سعید و ضبعان، دو فرزند روح بن

^۱ . چون ولید بن یزید در آغاز خلافت خود از خالد بن عبدالله قسری (منسوب به قسر بن عبقر، از طوایف بجیله (ابن ماکولا، ۱۹۶۳: ۱۱۹/۷) خواسته بود که با دو پسر خردسالش، حکم و عثمان فرزندان ولید، بیعت کند، ولی خالد به دلیل خردسالی آنان بیعت نکرد و خشم و کینه خلیفه اموی را برانگیخت. (طبری، بی تا، ۲۳۲/۷) فسق و فجور و کفر ولید که قصد داشت در مراسم حج سال ۱۲۵ روی پشت بام کعبه میگساری کند، باعث شد تا گروهی از جوانان یمنی قصد جان او را کنند و خالد که آنان را می‌شناخت رازشان را فاش نکرد و خلیفه ولید از این عدم همکاری خالد بیشتر خشمگین شد و کینه‌اش را در دل گرفت. (بلاذری، ۱۳۹۴، ۵۱۶/۷) و (ابن عدیم، ۳۰۸۷/۱۳۶۷، ۷) و این کثیر، ۱۹۸۳، ۲۱/۹) سرانجام ولید بن یزید اموال عراق را که بالغ بر پنجاه میلیون درهم بود، و خالد در مدت حکومت بر عراق جمع کرده بود، مطالبه کرد و چون خالد امتناع ورزید، دستور داد او را شکنجه و زندانی کنند و به یوسف بن عمر ثقفی که جانشین خالد در عراق شده بود، تحویل دهند. یوسف خالد را از شام به عراق برد و در زندان حیره (یا واسط) زیر شکنجه شدید قرار داد و کشت. (بلاذری، ۱۳۹۴، ۴۵۳/۷ و سیوطی، ۱۹۶۸، ۱۱۱/۲ و دینوری، ۱۹۶۰، ۳۴۷/۱).

زنباع جذامی مردم فلسطین را برانگیختند و از یزید بن سلیمان بن عبدالملک، به سبب جایگاهی که نزد اهل فلسطین داشت، برای ولایت امر دعوت کردند. (طبری، بی تا، ۷/ ۲۶۶) به دنبال آن اهل اردن نیز علیه والی منصوب از طرف دمشق به پاخاستند و محمد بن عبدالملک را به ولایت برگزیدند و برای جنگ با یزید بن ولید، با فلسطینیان همراه شدند. اما یزید سپاهی به فرماندهی سلیمان بن هشام بن عبدالملک به جنگ شورشیان فرستاد و این سلیمان توانست دل سعید و ضبعان را به دست آورد و اوضاع را آرام کند. (طبری، ترجمه، ۱۳۷۵: ۴۳۹۳/۱۰)

اعتراض عمومی بر کشته شدن ولید بن یزید به همین جا ختم نشد، بلکه عبدالملک، فرزند مروان بن محمد که در آن زمان در حران بود، به پدر خود، مروان، نامه‌ای نوشت و او را از قتل خلیفه آگاه ساخت و از او که به تازگی منطقه جزیره را منقاد خود کرده بود، خواست که برای آمدن به شام عجله کند. مروان که بر حفظ منطقه مرزی ارمنستان اصرار داشت، اعلام کرد که خونخواه ولید است و چون خواهان حفظ روابط قیسیان و یمنیان بود، اسحاق بن مسلم عقیلی را که از بزرگان قیسیان بود، و ثابت بن نعیم جذامی را که بزرگ یمنیان بود، به سوی مدینه الباب در شمال شام گسیل کرد. (طبری، بی تا: ۷/ ۲۹۶) او ثابت بن نعیم را تحت رهبری حمید بن عبدالله لخمی قرار داد. اما این بار هم ثابت خیانت کرد و مثل آن زمان که در شمال آفریقا سپاهیان هشام بن عبدالملک را بر اطاعت نکردن از فرمانده اش حنظله بن صفوان ترغیب کرده بود، عمل کرد و سربازان را به ترک مناطق مرزی و رفتن به شهرهایشان ترغیب نمود و آنها نیز از جمع سپاهیان مروان بیرون آمدند و جداگانه اردو زدند. (بلاذری، ۱۹۵۶، ۱/ ۲۴۶) ظاهراً ثابت از ناراحتی سربازان از ماندن طولانی مدت در مناطق مرزی آگاه بود؛ از این رو آنان را به خروج از اطاعت مروان فراخواند.

از سوی دیگر مروان بن محمد چون از عملکرد ثابت بن نعیم و گرد آمدن سربازان بر او آگاه شد و دانست که حدود دو برابر سربازان مطیع خودش اکنون تحت امر ثابت جمع شده- اند، نگران شد. اما با زیرکی توانست سربازان را به خود متمایل سازد و ثابت و چهار پسرش رفاعه و نعیم و بکر و عمران را دستگیر کند و نگهبان‌هایی بر آنان بگمارد تا خود به منطقه فرات برسد. (ابن اثیر، ۱۹۶۷، ۴/ ۲۷۸) وقتی مروان به حران رسید، سپاهیان آن منطقه را مرخص کرد و ثابت بن نعیم را نزد خود نگه داشت و اهالی جزیره را به خدمت فراخواند و چون بیش از بیست هزار تن بر او گرد آمدند، برای رویارویی با یزید بن ولید حرکت کرد. با

این حال یزید بن ولید مروان را بر ولایت جزیره و موصل و آذربایجان و ارمنستان باقی گذارد و مروان بن محمد به جای مبارزه با او بیعت کرد و هیأتی از سران و مردم جزیره را به سرپرستی محمد بن عبدالله بن علائه به سوی وی فرستاد. (طبری، بی تا، ۳۰۰/۷) این گروه تا منبع رفتند، ولی چون خبر مرگ یزید بن ولید و جانشینی برادرش ابراهیم بن ولید را شنیدند، به حران بازگشتند. (یعقوبی، ۱۹۹۵، ۳۳۷/۲)

ابراهیم در دوران خلافت خود ثابت بن نعیم را از زندان آزاد کرد و بر دیوان فلسطین گماشت. (جهشیاری، ۱۹۳۸: ۷۱) اما مروان بن محمد پس از آگاهی از مرگ یزید بن ولید از جانشینی برادرش، ابراهیم، اظهار نارضایتی کرد و سپاهی چهل هزار نفره فراهم آورد و به سمت دمشق لشکر کشید. چون به قنسرین رسید، سپاهیان اعزامی از دمشق را به خود متمایل کرد (ابن اثیر، ۱۹۶۷، ۲۸۲/۴) و چون عدد سپاهیانش فزونی یافت، به حمص رفت، که اهالی آن جا نیز با وی به خلافت بیعت کردند. سپس به سمت دمشق به راه افتاد. چون وارد شهر شد ابراهیم بن ولید گریخت و نهان شد (طبری، ترجمه، ۱۳۷۵: ۴۴۲۲/۱۰) و مردم مناطق مختلف شام مروان بن محمد را به خلافت پذیرفتند و با وی بیعت کردند. (یعقوبی، ۱۹۹۵: ۳۳۸/۲)

مروان پس از استحکام امور در دمشق، به اهالی هر یک از شهرهای شام اختیار داد که والیان شهرهایشان را خود برگزینند، از این رو دمشقیان زامل بن عمرو جبرانی و فلسطینی-ها ثابت بن نعیم جذامی و حمصیان عبدالله بن شجره کندی و اهل اردن ولید بن معاویه بن مروان را به ولایت برگزیدند و به مروان عهد و پیمان‌ها سپردند. (ابن عدیم، ۱۳۶۷، ۶/۲۸۹۱) مروان به حران که آن را پایتخت خود قرار داده بود، بازگشت. او حتی به دشمنان خود، یعنی ابراهیم بن ولید و سلیمان بن هشام و برادران و اهل بیت او از بنی کلب در تدمر امان داد و این عده هم با او بیعت کردند. (یعقوبی، ۱۹۹۵، ۲/۳۳۷)

قیام ثابت بن نعیم جذامی علیه مروان بن محمد

ثابت بن نعیم جذامی که به جناح یمنی تعصب داشت، حدوداً سه ماه پس از رفتن مروان به حران به این بهانه که خلیفه جدید به جناح قیسی متمایل است، قیام کرد و تمام خوبی‌ها و گذشت‌های مروان در حق خود و ولایتش بر فلسطین از جانب او را به فراموشی سپرد و حتی مدعی شد مروان زردرویی قحطانی است؛ مروان نیز از این لقب خشمگین شد و ثابت را

عزل کرد. (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ۱۴۴/۱۱) اما ثابت در سال ۱۲۷ نامه‌هایی به مردم حمص داد و آنان را که پیش از این با ابراهیم بن ولید بیعت نکرده بودند، به شورش فراخواند و ظاهراً مردم حمص دعوتش را اجابت کردند و به او پیوستند و حتی قبایل کلب تدمر را به قیام علیه مروان ترغیب کردند و تدمریان هزار سرباز به طرف حمص گسیل کردند. مروان بن محمد در حالی که دشمنان دیروزش ابراهیم بن ولید و سلیمان بن هشام او را همراهی می‌کردند، به حمص رسید و با درهای بسته شهر مواجه شد. او به کمک فرمانده سپاهش عمرو بن وضاح، حمص را محاصره کرد و بخشی از دیوار شهر را منهدم ساخت و شورشیان را فراری داد. (بلاذری، ۱۳۹۴، ۱۵۹/۱)

وی پس از سرکوبی شورش اهل حمص، به سرعت به سمت غوطه در حومه دمشق رفت؛ چون مردم آنجا هم به تحریک ثابت بن نعیم با مروان به مخالفت برخاسته و امیر معین‌شده از جانب او، زامل بن عمرو را به محاصره در آورده و یزید بن خالد قسری را که از یمینان بود، والی خود ساخته بودند. وقتی این خبر منتشر شد، مردم دمشق به کمک زامل آمدند و مروان بن محمد هم سپاهی ده هزار نفره فرستاد که این عده وارد غوطه شدند و شورشیان را در هم کوبیدند. یزید بن خالد قسری به روستای مزه در حومه دمشق که مقر قبیله لخم بود، پناهنده شد. (طبری، ترجمه، ۱۳۷۵: ۴۴۵۷/۱۰)

مروان به راحتی این قیام را که بیشتر شبیه ناآرامی و شورش بود، درهم کوبید؛ سبب این پیروزی نزدیک بودن محل استقرار او به هسته‌های این حرکت ضعیف بود. اما قیام ثابت بن نعیم به این جا ختم نشد؛ بلکه قیام اصلی او در بین بنی جذام در فلسطین بود. او با پنجاه هزار تن از افراد قبیله خود شهر طبریه را که تحت امر ولید بن معاویه بن مروان بود، محاصره کرد. (ابن اثیر، ۱۹۶۷، ۲۸۶/۴) مروان بن محمد با شنیدن این خبر سپاهی به فرماندهی ابی ورد بن کوثر به یاری اهل طبریه فرستاد و چون خبر نزدیک شدن ابی ورد رسید، اهالی طبریه دروازه را باز کردند و بر سپاه ثابت هجوم آورده و آنان را شکست دادند. ثابت بن نعیم هم باقیمانده سپاه خود را جمع کرد و به فلسطین بازگشت. (طبری، ترجمه، ۱۳۷۵: ۴۴۵۸/۱۰) ابی‌ورد برای یکسره کردن کار و جلوگیری از تجدید قوای ثابت به فلسطین رفت و یک بار دیگر او را شکست داد و سه پسرش، نعیم و بکر و عمران را که

ظاهراً زخمی بودند، بازداشت کرد و به اردوگاه مروان بن محمد در دیر ایوب فرستاد.^۱ در حالی که ثابت بن نعیم به جای نامعلومی رفته بود، مروان دستور داد زخم فرزندان ثابت را مداوا کنند. (ابن اثیر، ۱۹۶۷، ۴/۲۸۶)

درباره سرنوشت ثابت بن نعیم چند روایت نقل شده است. بنا به نقل طبری ثابت و پسرش رفاعه گریختند و نزد منصور بن جمهور رفتند^۲ که منصور آنان را گرامی داشت و آنان را به برادر خود منظور سپرد و خود راهی مولتان سند شد. اما رفاعه پسر ثابت بن نعیم منظور را کشت و چون خبر به منصور بن جمهور رسید، از نیمه راه بازگشت و رفاعه را در منصوره از نواحی اهواز کشت. (طبری، بی تا: ۷/۳۱۴)

اما روایت دیگر می‌گوید که مروان بن محمد برای ولایت فلسطین رماحس بن عبدالعزیز کنانی را برگزید و در نامه‌ای از او خواست که ثابت را بجوید و برای یافتنش تدبیر کند. یکی از مردان قومش نیز او را بنمود، پس ثابت را گرفتند و او را پس از دو ماه پیش مروان بردند. بگفت تا او را با پسرانش که به دست وی بودند دست و پا بریدند، آن گاه سوی دمشق بردند. راوی گوید: آنها را دیدم که دستها و پاهایشان را بریده بودند و بر در مسجد دمشق بداشته بودند و مروان ثابت را کشت؛ چون به او خبر رسیده بود که درباره ثابت شایع کرده‌اند که سوی مصر رفته و بر آنجا تسلط یافته و عامل مروان را کشته است. (طبری/ ترجمه، ۱۳۷۵: ۱۰/۴۴۵۹)

اثر قیام ثابت بن نعیم بر تضعیف دولت امویان

هر چند مروان بن محمد به ناآرامی‌های شام در حمص و غوطه و طبریا و فلسطین پایان داد و ثابت بن نعیم را که عامل اصلی این اوضاع بود از بین برد، اما باید به آثار منفی به جا مانده از این شورش‌ها که دولت اموی را با خسارت‌های فراوان مواجه ساخت نیز پایان می‌-

^۱ صاحب معجم البلدان می‌نویسد: دیر ایوب از بخش‌های حوران است و دهی است نزدیک دمشق. (یاقوت حموی، ۱۹۵۵، ۲/۴۹۹) مروان این ده را قرارگاه خود ساخت تا از آنجا به حرکت ثابت بن نعیم پایان دهد.

^۲ منصور بن جمهور بن حصن بن عمرو کلبی از قبیله بنی کلب و یکی از رجال اواخر عصر اموی و از منطقه مزة نزدیک دمشق بود. در قیام یزید بن ولید علیه پسرعمویش ولید بن یزید در سال ۱۲۶ مشارکت کرد و پس از آن بر عراق ولایت گرفت؛ اما این ولایت چهل روز بیشتر طول نکشید و یزید او را عزل کرد. پس از آن منصور به سمت بلاد سند رفت و مدتی بر آن جا سیطره داشت و چون سفاح عباسی به خلافت رسید، در سال ۱۳۲ موسی بن کعب را به جنگ منصور فرستاد که منصور شکست خورد و گریخت؛ اما بین سند و سیستان در اثر تشنگی هلاک شد.

داد. از بدترین نتایج این شورش‌ها تحریک تعصبات قبیله‌ای بین قیسیان و یمانیان بود که از زمان کشته شدن ولید بن یزید سر بر آورده و مروان خود بارها خطر آن را گوشزد کرده، امیران وابسته به دستگاه اموی را از دمیدن در آتش آن برحذر داشته بود. یکی از دلایل پیوستن یمنی‌های شام به ثابت بن نعیم این بود که مروان بن محمد به جناح قیسی ساکن جزیره و قنسرین اعتماد کرد و پایتخت خود را از دمشق به حران انتقال داد. این امر احساسات جناح یمنی را برانگیخت و یمنی‌های شام جایگاه رفیع خود را در دستگاه اموی از دست‌رفته می‌دیدند. این شد که جذب ثابت بن نعیم شدند و او را که نواده روح بن زنباع و از خاندان جذام بود، منجی خود دانستند. این خاندان خدمات فراوانی به امویان کرده و خلافت در حال نابودی بنی‌امیه را پس از مرگ یزید بن معاویه در اجتماع جاییه^۱ و در معرکه مرج راهط احیا کرده بودند.

البته خاطر مروان بن محمد با کشتن ثابت بن نعیم در فلسطین آسوده نشد؛ چون قیام ثابت همچنان بین قبایل شام مثل تدمر، پایگاه اصلی کلبیان، ریشه داشت و ناآرامی‌های یمنیان پس از کشته شدن او ادامه یافت و چون به قصد دمشق از دیر یعقوب حرکت کرد و به قسطل از توابع حمص رسید، شنید که بنی‌کلب به رهبری دو تن از بزرگان سپاه ثابت یعنی ذؤاله کلبی و معاویه سکسکی در تدمر به پا خاسته‌اند. (ابن خلدون، ۱۹۷۱: ۱۴/۳) پس تصمیم گرفت بدان سو رود. چون آنها چاه‌های آب مسیر را آلوده کرده، با شن و سنگ پر کرده بودند. (ابن کثیر، ۱۹۸۳: ۲۴/۱۰) از بین بردن چاه‌های آب به سبب خشک بودن منطقه به ضرر سربازان او بود. مروان تصمیم گرفت بار و بنه و بخشی از حیوانات و علوفه را به همراهان بسپارد و خود برای فرونشاندن شورش کلبیان طرفدار ثابت بن نعیم به تدمر برود. در این جا بود که دو تن از سردارانش یعنی ابرش بن ولید و سلیمان بن هشام وی را نصیحت کردند که از راه‌های مسالمت‌آمیز و بدون جنگ و خونریزی پیش برود و مروان که اهل مسامحه و گذشت بود، پذیرفت. (ابن اثیر، ۱۹۶۷: ۲۸۷/۴) پس ابرش بن ولید نامه‌ای برای تدمریان نوشت و آن را به برادر خود عمرو بن ولید داد. عمرو رفت و نامه برادر را برای

^۱ جاییه امروز به تل جاییه شناخته می‌شود و در غرب شهر نوى در وادی حوران است و در کنار چشمه آب مشهور منطقه قرار دارد. غسانیان آن را پایتخت خود قرار داده بودند. عمر بن الخطاب در این شهر پس از نبرد یرموک نشستی مشگل از فاتحان و بزرگان منطقه تشکیل داد. امویان پس از مرگ یزید بن معاویه و بروز اختلافات بین بزرگان‌شان بر سر به دست گرفتن خلافت، نشستی در جاییه تشکیل دادند و پس از مذاکرات فراوان مروان بن حکم را به خلافت برگزیدند.

تدمریان خواند و آنان را از عدد بالای سپاهیان مروان و عاقبت شوم نافرمانی برحذر داشت؛ اما تلاش‌هایش نتیجه‌ای نداد و تدمریان وی را از شهر بیرون راندند و به سخنانش وقعی ننهاده‌اند. (ابن کثیر، ۱۹۸۳: ۲۴/۱۰) پس از بازگشت عمرو، ابرش از مروان بن محمد مهلت چند روزه دیگری طلبید و خود برای اقناع اهالی تدمر رفت. این بار تلاش‌ها نتیجه داد و بیشتر اهالی تدمر سخنان او را پذیرفتند. اما برخی سران شورش از جمله معاویه بن ابی سفیان بن یزید که اتفاقاً داماد همین ابرش بود، تسلیم نشدند و به سمت بیابان‌های اطراف گریختند.

مروان گمان می‌کرد که با پایان یافتن شورش‌ها در تدمر، همه ناآرامی‌ها در شام پایان یافته و حرکتی را که ثابت بن نعیم آغاز کرده بود، آرام شده است. پس در حالی که سلیمان بن هشام و برادرانش و عمویشان سعید بن عبدالملک و نیز ابراهیم بن ولید که از خلافت کنار گذاشته شده بود و جماعتی از فرزندان ولید و سلیمان او را همراهی می‌کردند، عازم رصافه شد و یک روز در آن جا ماند. سپس عازم رقه شد. قصد مروان این بود که به قرقسیا برود و به یزید بن عمر بن هبیره ملحق شود و برای سرکوبی ضحاک بن قیس شیبانی، رهبر خوارج، عازم عراق شوند. (طبری، ترجمه، ۱۳۷۵: ۴۴۶۰/۱۰) ناآرامی بعدی از آنجا آغاز شد که سلیمان بن هشام با این بهانه که قصد حمایت از عقبه سپاه مروان را دارد، در رقه ماند. چون سربازان اعزامی از مناطق مختلف شام که مروان خود در دیر ایوب آنان را فوج بندی کرده و برای پیوستن به یزید بن هبیره به قرقسیا گسیل کرده بود، به رقه رسیدند، از سلیمان خواستند که مروان را از خلافت عزل کند و با او بجنگد و به وی گفتند که نزد اهل شام از مروان محبوب‌تر و به خلافت شایسته‌تر است. (ابن اثیر، ۱۹۶۷: ۲۸۵/۴) سلیمان بن هشام نیز بر آن شد که علیه مروان به پا خیزد؛ چون عدد قوای شامی تحت امرش از هفتاد هزار تن بیش‌تر بود، در روستایی نزدیک قنسرین به نام خساف اردو زد. (ابن اثیر، ۱۹۶۷: ۳۳۲/۵) مروان پس از شنیدن این اخبار از نیمه راه قرقسیا به قنسرین بازگشت و سلیمان بن هشام و یارانش را شکست داد و ابراهیم پسر سلیمان و خالد پسر هشام مخزومی که دایی هشام بن عبدالملک بود و عدد کثیری را (گفته می‌شود بیش از سی هزار) به قتل رساند. (یعقوبی، ۱۹۹۵: ۳۳۹) خود سلیمان بن هشام از تدمر گریخت و به حمص رفت و دیوارهای شهر را ترمیم کرد و در شهر سنگر گرفت و معاویه سکسکی و ثبیت بهرانی به او ملحق شدند. اما مروان که در تعقیب آنان بود، سکسکی را به اسارت درآورد و سلیمان و

ثبیت گریختند و باز به تدمر رفتند و سلیمان که می‌دانست مروان همچنان به دنبال اوست، به کوفه رفت و در سال ۱۲۸ قمری به ضحاک بن قیس خارجی که مخالف خلافت مروان بود، پیوست. (یعقوبی، ۱۹۹۵: ۳۳۹/۲)

دشمنی این سلیمان با مروان بن محمد ظاهراً ریشه‌دار بود و او خود را بالاتر از آن می‌دید که تحت بیعت مروان باشد، چون او از رهبران برجسته نظامی در سپاه مسلمة بن عبدالملک بن مروان در ارمنستان و آذربایجان و چندین سال هم متولی امور حاجیان بود. (ابن اعثم، ۱۹۷۲: ۶۵/۸) از این رو به دنبال فرصت برای نقض بیعت بود. در جریان ولید بن یزید و متمایل شدن او به جناح قیسی - که ماجرایش گذشت - نیز، سلیمان مردم را بر کشتن ولید بن یزید ترغیب می‌کرد و ولید او را در عمان اردن محبوس ساخته بود. (طبری، بی تا: ۲۳۱/۷) سلیمان در عمان بود و پس از شنیدن خبر قتل ولید بن یزید گریخت و خود را به دمشق رساند و به یزید بن ولید و جناح یمنی‌هایی که از او پشتیبانی می‌کردند، پیوست. وقتی یزید بن ولید در سال ۱۲۷ از دنیا رفت، او به قبایل لخم و جذام در فلسطین ملحق شد و در شورش ثابت بن نعیم، از رهبران و فرماندهان سپاه او بود و همان طور که گذشت، جزو تدمریان شد که هسته جناح یمنی را تشکیل می‌دادند؛ هر چند بعدها از مروان بن محمد امان طلبید و نزد او به دمشق رفت و حتی دو خواهر خود را به عقد پسران مروان در آورد (طبری، بی تا: ۳۱۴/۷) و با جناح قیسی رابطه سببی پیدا کرد.

غلبه مروان بن محمد بر شهرهایی چون دمشق و حمص و غوطه و فلسطین و تدمر که شاهد قیام ثابت بودند، به معنای منقاد شدن این مناطق به شکل کامل نبود؛ چراکه رهبران این ناآرامی‌ها بین این مناطق در تردد بودند و پس از هر آرامش موقت، یکی از این شهرها را باز به هم می‌ریختند.

به هر حال خروج ثابت بن نعیم، عمق اختلافات درون بیت اموی را آشکار کرد. اختلافاتی که شاید از اصل قیام ثابت خطرناک‌تر و حتی از اسباب مهم سقوط امویان بود. جعفریان به نقل از مسعودی می‌نویسد که نزاع‌های قبیله‌ای از دلایل عمده سقوط امویان بود و حمایت مروان بن محمد از نزاریان در برابر یمنیان سبب شد اعراب یمنی به حمایت از مخالفان وی از بنی‌هاشم بپردازند. (جعفریان، ۱۳۹۲: ۷۲۲) به نظر می‌رسد نارضایتی مردم از حکومت اموی، قیام‌های مردمی، نزاع‌های قبیله‌ای و درگیری‌های داخلی، از عوامل اصلی ضعف و سقوط بنی‌امیه هستند. (مسعودی، ۲۰۱۲، ۲۳/۲) محمد سهیل طقوش نیز

۱۱. مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال نهم، شماره ۱۷، بهار ۱۴۰۰

در علل سقوط امویان به عواملی چون درگیری خاندان اموی، ولایت عهدی دو نفره، درگیری های قبایلی، عرب گرایی امویان و اختلافات مذهبی اشاره می کند. (طقوش، ۱۳۸۶: ۱۹۲ به بعد)

نتیجه

برخی قبایل عربی شام با آنکه اختلافات ریشه داری با هم داشتند، از آغاز برپایی دولت اموی در کنار آن بودند و حاکمان اموی برای تثبیت خلافت خود سعی می کردند وحدت این قبایل را حفظ کنند و اختلافاتشان را مهار کنند. پس از انتقال خلافت به شاخه بنی مروان و عملکرد برخی خلفای اموی، وحدت و همگرایی قبایل تحت امرشان مختل شد و اختلافات کهن شدت یافت. قیام ثابت بن نعیم جذامی در اواخر دوران بنی امیه در سایه همین اختلافات درون بیت اموی روی داد و به سبب فراگیر شدنش در مناطق وسیعی از سرزمین شام از جمله فلسطین و دمشق، دولت اموی را با خطرات جدی مواجه ساخت. ریشه این حرکت به اختلاف یزید بن ولید و پسر عمویش ولید بن یزید بر سر به دست گرفتن منصب خلافت باز می گشت. اختلاف این دو و کشته شدن ولید بن یزید، شکاف قبیله ای بین دو طیف قیسی و یمنی را افزایش داد و قوای مادی و معنوی آنان را تضعیف کرد. هر چند مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی، قیام ثابت بن نعیم را سرکوب کرد، نتوانست بر آثار سوء آن بر نظام اموی غلبه کند؛ چون طرفداران ثابت بن نعیم پس از کشته شدن او در دیگر مناطق شام شورش کردند و مروان بن محمد را با مشکلات فراوان مواجه ساختند. در نهایت می توان گفت قیام ثابت بن نعیم و پیامدهای ناخوشایند آن برای امویان از علل فروپاشی آنان به شمار می آید.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، فخرالدین (۱۳۹۷ هـ) *شرح نهج البلاغه*، قم، انتشارات اسماعیلیان.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۹۶۷) *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
۳. ابن اعثم، ابو محمد احمد (۱۹۷۲) *کتاب الفتح*، چاپ حیدر آباد دکن.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۹۷۱) *العبر و دیوان المبتدأ والخبر*، بیروت، منشورات الاعلمی.
۵. ابن عدیم، عمر بن احمد (۱۳۶۷) *بغیة الطلب فی تاریخ حلب*، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر.
۶. ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵ هـ) *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر.
۷. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۹۸۳) *البداية و النهاية فی التاریخ*، بیروت، دار الفکر.
۸. ابن ماکولا، علی بن هبة الله (۱۹۶۳) *الاکمال فی رفع الأرتیاب عن المؤلف و المختلف فی الأسماء و الکنی و الأنساب*، هند، مجلس دائرة المعارف العثمانية.
۹. ابن مسکویه، ابو علی (۱۳۶۹) *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات سروش.
۱۰. ابن هشام، عبدالملک (بی تا) *السیره النبویه*، چاپ مصطفی سقا، بیروت.
۱۱. احسان نمر (۱۹۳۸) *تاریخ جبل نابلس والبلقاء*، دمشق، دار ابن زیدون.
۱۲. احمد وصفی زکریا (۱۹۸۳) *عشائر الشام*، دمشق، دار الفکر.
۱۳. الاندلسی، ابن حزم (۱۳۶۸) *جمهرة أنساب العرب*، مصر، دار المعارف.
۱۴. الکندی، محمد بن یوسف (۲۰۰۳) *کتاب الولاة و القضاة*، تحقیق محمد حسن اسماعیل، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۵. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۴ هـ) *انساب الاشراف*، تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ ۱، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۱۶. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۵۶) *فتوح البلدان*، تحقیق صلاح الدین المنجد،

قاهره.

۱۷. جعفریان، رسول (۱۳۹۲) *تاریخ خلفا*، چاپ ۱۰، قم، دلیل ما.
۱۸. جمشید نژاد اول، غلامرضا (۱۳۷۶) *تاریخ جهانی علوم و دانشمندان تا قرن پنجم هجری*، ترجمه: الاندلسی، قاضی صاعد: التعریف بطبقات الامم، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
۱۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۵۶) *الصحاح*، بیروت، دار العلم للملایین.
۲۰. جهشیاری، ابو عبدالله (۱۹۳۸) *الوزراء والکتاب*، قاهره، چاپ عبدالله اسماعیل صاوی.
۲۱. حتی، فیلیپ (۱۹۷۴) *تاریخ العرب*، بیروت، دار غندور للطباعة والنشر والتوزیع.
۲۲. دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود (۱۹۶۰) *الاخبار الطوال*، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة.
۲۳. ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۰۷) *تاریخ الاسلام*، بیروت، دار الکتب العربی.
۲۴. زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۰) *الاعلام*، بیروت، دار العلم للملایین.
۲۵. سید عبدالعزیز سالم (بی تا) *تاریخ العرب فی عصر الجاهلیه*، بیروت، دار النهضه العربیة.
۲۶. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن (۱۹۶۸) *الامامة والسیاسة المعروف بتاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محی الدین، قاهره، مطبعة السعادة.
۲۷. شمس الدین، محمد مهدی (۱۳۵۷) *نظام حکومت و مدیریت در اسلام*، ترجمه سیدمرتضی آیه الله زاده شیرازی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۸. شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۵) *تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان*، چاپ ۳۸، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۲۹. طقوش، محمد سهیل (۱۳۸۶) *دولت امویان*، ترجمه حجت الله جودکی، چاپ ۳، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳۰. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵) *ترجمه تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر اساطیر.
۳۱. طبری، محمد بن جریر (بی تا) *تاریخ الرسل والملوک*، بیروت، مؤسسة

الاعلمی للمطبوعات .

۳۲. نصر بن مزاحم (۱۳۸۲ق) *وقعة صفین*، به کوشش عبدالسلام محمدهارون، قاهره .

۳۳. هیثم هلال (۲۰۰۸) *كتاب موسوعة الحروب*، چاپ ۲، مقالة "مرج راهط" بیروت، دار المعرفة .

۳۴. مسعودی، علی بن الحسین (۲۰۱۲) *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت، دار الکتب العلمیه .

۳۵. یاقوت حموی، شهاب الدین ابی عبدالله (۱۹۵۵) *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر .

۳۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۹۹۵) *تاریخ یعقوبی*، بیروت، دار صادر .